

Contradiction of the Law on Reducing the Punishment of Imprisonment with the Components of Deterrence and the Goals and Functions of Punishment

Akbar Alizadeh^{1*}, Khosrow Eskandari², Sadegh Tabrizi³

1. PhD student in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

2. Master of Laws and Lecturer at the University of Police Sciences, Tehran, Iran.

3. Assistant professor and Researcher in the field of criminal law, Tehran, Iran.

Abstract

One of the basic problems that the judicial system of the country has been justified by in recent years is the increase in the prison population. In order to solve this problem and reduce costs, the law on reducing the punishment of imprisonment was approved on 2/23/2019. The purpose of the current research is to explain this law from the perspective of deterrence components and to explain its non-compliance with the general goals and functions of punishments. The current research is practical in terms of its purpose and was written with a descriptive and analytical method. The law on reducing the punishment of imprisonment is not compatible with the deterrence components of criminal laws (severity, certainty and speed of execution of the punishment) and is in contradiction with it. In addition; Decreasing the prison sentence without the rules is contrary to the goals and general functions of the punishments. Law of reduction; Without special rules, forgivable crimes have been developed, and some crimes such as fraud, kidnapping, destruction, etc. have been introduced under the predicted conditions, including examples of forgivable crimes, which have a negative effect on The severity of punishments is one of the deterrent components of criminal laws. 2- In this law, the minimum and maximum prison sentences for punishable crimes of the fourth to eighth degree are divided and it is stipulated that the judicial authority must impose the minimum punishment, and if more than the minimum prison sentence is determined in the document, the reason and to state its reasons in the sentence, this prediction is also contrary to the certainty of punishments as another component of deterrence. 3- Anticipation of institutions such as amnesty, irregular discount and providing multiple grounds for agreement with the accused in order to choose an alternative to imprisonment, is contrary to the principle of speed in the execution of punishments as the third component to evaluate the deterrence of laws. to be Also, the regulations foreseen in the reduction law are contrary to public order and feeling of social security as the two general goals of punishments, and while endangering social order, it will also reduce people's sense of security.

Keywords: Law of reduction, Deterrence, Severity of punishment, Speed of punishment, Public order, Social security

* Corresponding Author: alizadeh6128@gmail.com



Article Type:

Original Research

Pages: 137-166

Received: 2022 December 28

Revised: 2023 May 31

Accepted: 2023 June 07



© This is an open access article under the CC BY license.



مغایرت قانون کاهش مجازات حبس تعزیری با مولفه‌های بازدارندگی و اهداف و کارکردهای مجازات

اکبر علیزاده^{۱*}، خسرو اسکندری^۲، صادق تبریزی^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۲. کارشناسی ارشد حقوق و مدرس دانشگاه علوم انتظامی، تهران، ایران.

۳. استادیار و پژوهشگر حوزه حقوق کیفری، تهران، ایران.



چکیده

از جمله معضلات اساسی که سیستم قضایی کشور در سال‌های اخیر با آن مواجه شده، افزایش جمعیت زندان است. قانون کاهش مجازات حبس تعزیری نیز در راستای رفع این معضل و کاهش هزینه‌ها در تاریخ ۱۳۹۹/۲/۲۳ به تصویب رسید. هدف از پژوهش حاضر، تبیین این قانون از منظر مولفه‌های بازدارندگی و تبیین عدم انطباق آن با اهداف و کارکردهای عمومی مجازات‌ها می‌باشد پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی بوده و با روش توصیفی تحلیلی به نگارش درآمده است. قانون کاهش مجازات حبس تعزیری با مولفه‌های بازدارندگی قوانین جزایی (شدت، قطعیت و سرعت اجرای مجازات) منطبق نبوده و در مغایرت با آن قرار دارد. علاوه بر این؛ کاهش حبس تعزیری بدون ضابطه، مغایر با اهداف و کارکردهای عمومی مجازات‌هاست. قانون کاهش؛ بدون ضابطه خاص، جرایم قابل گذشت را توسعه یافته و برخی از جرایم همچون کلاهبرداری، آدم‌ربایی، تخریب و... تحت شرایط پیش‌بینی شده از جمله مصادیق جرایم قابل گذشت معرفی شده‌اند که این پیش‌بینی اثر منفی بر شدت مجازات‌ها به عنوان یکی از مولفه‌های بازدارندگی قوانین جزایی دارد. ۲- در این قانون، حداقل و حداکثر مجازات حبس جرایم قابل گذشت درجه چهار تا هشت تنصیف شده و مقرر گردیده که مقام قضایی باید حداقل مجازات را مورد حکم قرار دهد و در صورتی بیش از حداقل مجازات حبس را در دادنامه تعیین کرد باید علت و دلایل آن را در ضمن حکم قید نماید، این پیش‌بینی نیز مغایر با قطعیت مجازات‌ها به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های بازدارندگی است. ۳- پیش‌بینی نهادهایی نظیر گذشت، تخفیف بی ضابطه و فراهم کردن زمینه‌های متعدد برای توافقی با متهم جهت انتخاب جایگزین حبس، مغایر با اصل سرعت در اجرای مجازات‌ها به عنوان سومین مولفه جهت ارزایی بازدارندگی قوانین محسوب می‌شود. همچنین، مقررات پیش‌بینی شده در قانون کاهش، مغایر با نظم عمومی و احساس امنیت اجتماعی به عنوان دو هدف عمومی مجازات‌ها بوده و ضمن اینکه انتظام اجتماعی را به خطر می‌اندازد، احساس امنیت مردم را نیز کاهش خواهد داد.

نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۱۶۶-۱۳۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۷



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

واژگان کلیدی: قانون کاهش، بازدارندگی، شدت مجازات، سرعت مجازات، نظم عمومی، امنیت

اجتماعی

* نویسنده مسئول: alizadeh6128@gmail.com

درآمد

قوانین از نقطه نظرات متعددی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. "صریح و شفاف بودن قوانین، اصل رعایت زبان علم حقوق در نگارش قانون، پرهیز از تفصیل بیهوده و رعایت اختصار، عدم اختلاط قوانین ماهوی و شکلی یا قوانین مدنی و کیفری، عدم فردگرایی در قانون نویسی، پرهیز از فلسفه بافی در قوانین جزایی، عدم استفاده از واژه‌های بیگانه و خارجی، عدم تکرار مواد قانونی در یک متن قانون، اجتناب از کاربرد مترادف‌ها در نگارش قانون، شیوایی عبارت قانون. رعایت صفت آمرانه بودن قوانین، حفظ صفت الزام‌آور بودن قانون، عام و کلی بودن قانون، توجه به ضرورت‌ها و واقعیت‌های اجتماعی، جامع و مانع بودن تعاریف در قانون و ...". (سیدفاطمی، ۱۳۹۹: ۱) معیارهای عامی هستند که در ارزیابی قوانین مورد توجه قرار می‌گیرند. از بین این معیارها و سایر معیارهایی که برای ارزیابی قوانین مورد استفاده قرار می‌گیرند، چهار معیار، نقش کلیدی در ارزیابی قوانین کیفری دارند. این چهار معیار کلیدی عبارتند از: «جامعیت»، «نظام‌مندی»، «سادگی» و «اقتدار». منظور از خصلت جامعیت قانون، "این است که اگر هیچ منبع دیگری برای حقوق نباشد، قانون باید کامل و جامع بوده و جرایم و مجازات‌های مربوط به هر یک از آنها را برشمارد. چنین قانونی باید حقوق و حوزه‌های آن را کاملاً پوشش داده و تمام احتمالات ممکن را پیش‌بینی نماید و بنابراین قدرت حکومت باید به وسیله قوانین از پیش تعیین شده محدود شده و قضات نتوانند از طریق قیاس، اعمال قانون را گسترش دهند و یا اینکه مجازات‌هایی را به تشخیص خود تحمیل نمایند. این در حقیقت بیانی است از اصل قانونی بودن جرم و مجازات که اعمال مجازات‌ها و قدرت قضایی را با استفاده از قانون و علی‌الخصوص قانون نظام‌گذاری محدود می‌سازد». سادگی خصلت دیگری است که برای قوانین از آن نام برده می‌شود. «انگیزه قانونگذاران همیشه ساده کردن قانون بوده است به طوری که عموم شهروندان و قضات قادر به درک آن باشند. سادگی به هر دو مفهوم ساده‌سازی منابع قانون و ساده‌سازی شکل و اسلوب بیان قانون اشاره می‌کند». خصلت

سوم، نظام‌مندی است. «نظام‌مند بودن قانون جزء ذات قانونگذاری است؛ قانونگذاری شیوه‌ای از نظام‌مندی است و موفقیت هر قانونی بسته به قابل فهم بودن آن قانون برای افرادی است که این قانون برای آنها وضع گردیده و آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند». در نهایت، ویژگی محوری اندیشه جدید قانونگذاری این است که قانون باید دارای اقتدار باشد. قوانین با هدف کاستن بی‌نظمی‌های مختلف موجود، در تعداد و سلسله مراتب منابع قانونی و جایگزین کردن آنها با قانونی متحد و یکنواخت، ایجاد شده است. در کنار خصایص یاد شده، که مربوط به ارزیابی کلی یک مجموعه‌ی قانونی از جمله قوانین کیفری است، خصایصی نیز وجود دارند که به صورت خاص در ارزیابی قوانین کیفری مورد توجه و سنجش قرار می‌گیرند. سزاگرانه بودن، فایده‌گرانه بودن، بازدارنده بودن، تناسب بین جرایم با مجازات‌ها، شدت مجازات‌ها، قطعیت و سرعت اجرا نیز مولفه‌هایی هستند که به صورت خاص در ارزیابی قوانین کیفری باید مورد توجه قرار بگیرند.

قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹/۲/۲۳ (زین پس قانون کاهش) که صرفاً از نقطه نظر کاهش جمعیت زندانی با رویکرد کارکردگرایانه مورد تصویب قرار گرفته؛ مغایر با مولفه‌های ارزیابی قوانین کیفری از منظر بازدارندگی بوده و به همین دلیل چالش‌های متعدد انتظامی و قضایی را بدنبال خواهد داشت. قانون کاهش با ارائه یک طرح دو فوریتی در آبان ماه ۱۳۹۸ در کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی کلید خورد و پس از رفع ایرادات شورای نگهبان در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۹ تصویب و از تاریخ ۱۳۹۹/۴/۱۱ لازم‌الاجرا شد. این قانون که با توجه به ضرورت بازنگری در مجازات‌ها و تقلیل جمعیت کنونی زندانیان و صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی مربوط به اداره زندان‌ها و با عنایت به عدم وجود ملاک قضایی و منطق حقوقی در تعیین میزان مجازات حبس تعزیری برای جرایم به تصویب رسیده، با مسائل متعدد مواجه می‌باشد. مسئله اصلی در این خصوص، ارزیابی مقررات پیش‌بینی شده در این قانون با مولفه‌های بازدارندگی قوانین جزایی و اهداف و کارکردهای عمومی مجازات‌هاست.

بند اول: مغایرت قانون کاهش با مولفه‌های بازدارندگی

کارکرد اصلی حقوق کیفری حفظ نظم و ثبات اجتماعی در جهت منافع جامعه است و سایر کارکردهای آن در درجات بعدی اهمیت قرار دارند. همین وصف از جمله تفاوت‌های حقوق کیفری با حقوق مدنی است که در عرصه تقنین، قضا و اجرا باید توسط متولیان هر مرحله مورد توجه قرار گیرد. «در پرتو این نگرش، نقش قواعد حقوق کیفری ماهوی هشدار به بزهکاران بالقوه در خصوص مجازاتی است که در صورت ارتکاب جرم بر آن‌ها تحمیل خواهد شد و از این رو کارکرد اصلی حقوق کیفری را باید تحقق پاسخ‌گویی در مقابل جرم از طریق فراخواندن بزهکاران به دادرسی دانست» (Duff, ۲۰۰۶: ۱۲). از جمله رهیافت‌هایی که حقوق کیفری را در رسیدن به اهداف خود پشتیبانی می‌کند بازدارندگی است. بازدارندگی دارای دو فرض کلیدی است: اول اینکه مجازات‌های خاصی که به مجرمین اعمال شده‌اند، می‌توانند مانع جرایم بیشتر شوند؛ دوم اینکه ترس از مجازات می‌تواند دیگران را از انجام جنایات مشابه بازدارد. برای اینکه حقوق کیفری بتواند کارکرد اصلی خود را ایفا نماید، باید مولفه‌هایی از بازدارندگی را در سیاست‌گذاری‌های تقنینی مورد توجه قرار بدهد. شدت، قطعیت و سرعت از تاثیرگذارترین مولفه‌هایی هستند که بازدارندگی قوانین و مقررات کیفری با آنها مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد. با نگاهی به مقررات پیش‌بینی شده در قانون کاهش مشخص می‌شود که مولفه‌های یاد شده مورد توجه مقنن قرار نگرفته و به جای کمک به حقوق کیفری جهت دستیابی به اهداف و رسالت‌های تعریف شده در راستای کارکرد اصلی‌اش، تا توانسته از آن دور کرده است. بنابراین؛ هر چند، هدف مقنن از تصویب این قانون کاهش جمعیت زندان بود اما برای نیل به این هدف نباید کارکرد اصلی حقوق کیفری به فراموشی سپرده می‌شد. در ادامه مغایرت مقررات پیش‌بینی شده در قانون کاهش با مولفه‌های بازدارندگی مشتمل بر شدت، قطعیت و سرعت مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

الف: مغایرت قانون کاهش با شدت مجازات‌ها

یکی از متغیرهایی که می‌تواند در ایجاد ارباب و بازدارندگی مؤثر باشد، شدت مجازات است. شدت معمولاً عاملی است که در مرتبه اول به ذهن متبادر می‌شود. به همین دلیل است که در طول تاریخ، مدیران نظام کیفری بر شدت مجازات تأکید بیشتری داشتند و همچنین بنیانگذاران نظریه بازدارندگی (بکاریا و بنتام)، مجازات‌های شدید را امری ضروری در تحقق بازدارندگی می‌دانستند. شدت مجازاتی که برای مرتکب یک جرم در نظر گرفته می‌شود نباید از میزان سودی که بزهکار دنبال آن بوده کمتر باشد. در واقع شدت مجازات در بازدارندگی نقش دارد به این صورت که هر چه شدت مجازات بیشتر باشد، میزان جرم کاهش خواهد یافت و علاوه بر جنبه تنبیهی (بازدارندگی خاص) جنبه پیشگیرانه (بازدارندگی عام) نیز خواهد داشت. در بررسی قانون کاهش، شدت مجازات و تاثیر آن در بازدارندگی به فراموشی سپرده شده و به هر روشی بوده، تاثیر شدت مجازات که توسط صاحب نظران، همواره به عنوان یکی از مولفه‌های اثرگذار در بازدارندگی خاص و عام بوده، نادیده انگاشته شده است. مطابق ماده ۱۱ قانون کاهش، تعداد جرایم قابل گذشت افزایش یافته است و عملاً ابتکار عمل در دست طرفین پرونده قرار گرفته و معیارهایی مانند نظم جامعه، امنیت کشور و احساس امنیت مردم و هزینه‌هایی که در جهت کشف، تعقب و محاکمه صرف شده و بالاخره عدالت کیفری در پیش‌بینی این حجم وسیع از جرایم قابل گذشت مورد توجه قرار نگرفته است. تقسیم‌بندی جرایم به قابل گذشت و بدون قابل گذشت مبتنی بر اصول و مبانی خاصی است و نمی‌توان بدون در نظر گرفتن این اصول و مبانی به تعداد جرایم قابل گذشت افزود. چنین رویه‌ای منجر به مدنی سازی حقوق کیفری خواهد شد. پیش‌بینی جرایم قابل گذشت مبتنی بر ضوابط عام و خاصی است که در آن به تمامی جوانب باید توجه شود. وصف غیرقابل گذشت بودن جرایم، به این معناست که جرم ارتكابی تنها علیه بزه‌دیده نیست بلکه علیه نظم و امنیت نیز می‌باشد. در برخی از جرایم که جرم‌انگاری و تعقیب آن بیشتر از جهت جنبه

خصوصی بوده و بدلیل تعرض به آن وصف کیفی یافته و جنبه عمومی چندان موثر در جرم‌انگاری نبوده، می‌توان در عدد جرایم قابل گذشت توصیف کرد اما در جرایم دیگر که جنبه خصوصی جرم بر جنبه عمومی آن غلبه نداشته و یا بالعکس جنبه عمومی آن علت اصلی جرم‌انگاری بوده، نمی‌توان آن را در عدد جرایم قابل گذشت آورد و به آن وصف خصوصی و ماهیت مدنی داد. به همین دلیل است که اصل در جرایم، بر غیرقابل گذشت بودن آنهاست، مگر اینکه به صراحت یا با تعیین ضابطه‌ای قابل گذشت بودن جرم مور تصریح قرار گرفته باشد.

از جمله مهمترین ضوابط در تفکیک جرایم به قابل گذشت و غیرقابل گذشت، شدت مجازات است. در این خصوص گفته شده است که اهمیت جرایم معمولاً بر حسب شدت و ضعف مجازات آنها معلوم می‌شود و جرایم مهم اصولاً برای جامعه ضرر دارند و جامعه در قبال این جرایم با قوت از خود دفاع می‌کند. اما ضرر جرایم کم اهمیت برای جامعه به قدری شدید نیست که به تنهایی و بدون درخواست قربانی جرم، تصمیم به دفاع بگیرد (زراعت، ۱۳۸۴: ۳۶). در قانون کاهش بدون توجه به این ضابطه (شدت مجازات و اهمیت آن) جرایم متعددی وصف قابل گذشت یافته‌اند.^۱

۱. ماده ۱۱ قانون کاهش: «علاوه بر جرائم تعزیری مندرج در کتاب دیات و فصل حدّ قذف این قانون و جرائمی که به موجب قوانین خاص قابل گذشت می‌باشند، جرائم مندرج در مواد (۵۳۶)، (۵۹۶)، (۶۰۸)، (۶۰۹)، (۶۲۲)، (۶۳۲)، (۶۳۳)، (۶۴۱)، (۶۴۷)، (۶۴۸)، (۶۶۸)، (۶۶۹)، (۶۷۳)، (۶۷۴)، (۶۷۶)، (۶۷۷)، (۶۷۹)، (۶۸۲)، (۶۸۴)، (۶۸۵)، (۶۹۰) در مواردی که املاک و اراضی متعلق به اشخاص خصوصی باشد)، (۶۹۲)، (۶۹۳)، (۶۹۴)، (۶۹۷)، (۶۹۸)، (۶۹۹)، (۷۰۰)، (۷۱۶)، (۷۱۷) و (۷۴۴) کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ و جرائم انتقال مال غیر و کلاهبرداری موضوع ماده (۱۱) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷/۹/۱۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام، به شرطی که مبلغ آن از نصاب مقرر در ماده (۳۶) این قانون بیشتر نباشد و نیز کلیه جرائم در حکم کلاهبرداری و جرائمی که مجازات کلاهبرداری درباره آنها مقرر شده یا طبق قانون کلاهبرداری محسوب می‌شود در صورت داشتن بزه دیده و سرقت موضوع مواد (۶۵۶)، (۶۵۷)، (۶۶۱) و (۶۶۵) کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ به شرطی که ارزش مال مورد سرقت بیش از دویست میلیون (۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال نباشد و سارق فاقد سابقه مؤثر کیفری باشد و شروع و معاونت در تمام جرائم مزبور، همچنین کلیه جرائم تعزیری درجه پنج و پایین تر ارتکابی توسط افراد زیر هجده سال در صورت داشتن بزه دیده، مشمول تبصره (۱) ماده (۱۰۰) این قانون و ماده (۱۲) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ بوده و قابل گذشت است».

بر اساس ماده ۱۱ این قانون قابل گذشت آدم‌ربایی، سوءاستفاده از ضعف نفس اشخاص، توهین به مامورین دولتی، مزاحمت از طریق وسایل مخابراتی، اجبار و اکراه برای اخذ نوشته یا امضا، تهدید، آتش زدن عمدی اموال منقول دیگری، تصرف ملک دیگری به قهر و غلبه، سرقت (تا ۲۰ میلیون تومان)، انتقال مال غیر و کلاهبرداری (تا ۱۰۰ میلیون تومان)، جعل، استفاده از سند مجعول و جرایم در حکم کلاهبرداری اعلام شده‌اند. در حالی که این جرایم، از جمله جرایمی هستند که با ارتکاب آنها هم بزه دیده متضرر و هم نظم و آسایش عمومی به مخاطره می‌افتد و قابل گذشت توصیف کردن آنها هر چند بتواند به نحوی موجبات جبران ضرر و زیان بزه‌دیدگان مستقیم این جرایم را فراهم نماید اما در جبران حقوق جامعه و اعاده نظم بی‌تاثیر بوده و حتی موجبات تعدی و تجری مجرمین را جهت تکرار این جرایم بدنبال خواهد داشت.

تغییرات نسبت به جرایم قابل گذشت تنها به موارد یاد شده محدود نشده و مقنن در این قانون با هدف کاهش جمعیت زندانی و سایر اهداف فرعی از جمله کاهش هزینه‌ها، دو تغییر مهم و اثرگذار دیگر را در تعیین مجازات حبس پیش‌بینی نموده است. تغییر اول، به تنصیف حداقل و حداکثر مجازات‌های حبس تعزیری درجه چهار تا هشت جرایم قابل گذشت مربوط می‌شود. در این خصوص مقنن در تبصره ماده ۱۱ مقرر می‌دارد: «حداقل و حداکثر مجازات‌های حبس تعزیری درجه چهار تا درجه هشت مقرر در قانون برای جرائم قابل گذشت به نصف تقلیل می‌یابد». بنابراین، در صورتی که جرایم قابل گذشت با رضایت بزه‌دیده همراه نشوند، مقام قضایی موظف است با در نظر گرفتن تبصره ماده ۱۱ اقدام به تعیین مجازات حبس در محدوده پیش‌بینی شده نماید. تغییر دوم مربوط به تبصره ماده ۲ قانون کاهش است. در این تبصره مقرر شده است: «چنانچه دادگاه در حکم صادره مجازات حبس را بیش از حداقل مجازات مقرر در قانون تعیین کند، باید مبتنی بر بندهای مقرر در این ماده (منظور ماده ۱۸ ق.م.ا. ۱۳۹۲) و یا سایر جهات قانونی، علت صدور حکم به بیش از حداقل مجازات مقرر قانونی را ذکر کند. عدم رعایت

مفاد این تبصره موجب مجازات انتظامی درجه چهارمی باشد». با عنایت به دو تغییر یاد شده، قضات در اعمال مجازات حبس باید ابتدا نسبت به تنصیف حداقل و حداکثر جرایم قابل گذشت درجه چهار تا هشت اقدام نمایند و سپس حداقل مجازات حبس را ملاک قرار داده و اگر قصد اعمال مجازات حبس بیش از حداقل را بر مرتکب دارند، دلایل افزایش مجازات حبس بیش از حداقل قانونی را در دادنامه قید کنند. عدم رعایت این موضوع با ضمانت اجرای انتظامی همراه بوده و از موجبات نقض دادنامه در مراجع عالی بیان گردیده است. نتیجه اینکه، موارد یاد شده، با اصل شدت مجازات‌ها و لزوم رعایت آن به عنوان یکی از مولفه‌های بازدارندگی در تدوین قوانین کیفری مغایر بوده و برای نادیده گرفتن این اصل تبعات و چالش‌های قضایی و انتظامی متعددی متصور می‌باشد. از جمله مولفه‌های اثرگذار در بررسی شدت مجازات، وجود تناسب منطقی بین جرم و مجازات است که از آن تحت عنوان تناسب بین جرم و مجازات یاد می‌کنند. تناسب میان جرایم و مجازات‌ها، اصلی است که عدم توجه به آن می‌تواند تمامی قانونگذاری را در جرم‌انگاری اعمال رفتارها برای حفظ نظم و هنجارهای جامعه بی‌ثمر نماید. برای آنکه کیفر تأثیر مطلوب داشته باشد، کافی است که رنج حاصل از آن بیش از سودی باشد که از جرم عاید می‌شود و برای این رنج بیشتر، باید اثر قطعی کیفر و ناکامی از تحصیل سود حاصل از جرم در نظر گرفته شود. این همان، رویکرد عدالت استحقاقی است. به اختصار می‌توان گفت؛ تئوری عدالت استحقاقی دارای اصول مهمی است که بطور خلاصه می‌توان آنها را مشتمل بر این موارد دانست که اولاً، مرتکبان جرایم مشابه باید دارای مجازات‌های مشابه باشند. ثانیاً، احراز تقصیر از لوازم مجرمیت مجرم در ارتکاب جرم خواهد بود. ثالثاً، شدت مجازات باید متناسب با شدت جرم ارتکابی باشد و میزان صدمه وارده به قربانی جرم و میزان قابلیت سرزنش دو عنصر اساسی و تشکیل دهنده شدت جرم و سپس تناسب است (سبزواری نژاد، ۱۳۹۶: ۱۳۸-۱۳۷). در بحث تناسب، معیارهای متعددی باید مورد ارزیابی قرار بگیرند. برخی از این معیارهای شخصی بوده و با توجه

به ویژگی‌های شخصیتی، جسمانی و روانی مرتکبین مورد سنجش قرار می‌گیرند و برخی دیگر عینی هستند و با توجه به وضعیت جامعه، میزان جرایم ارتكابی، فراوانی و نرخ جرم، مشخص می‌شوند. این معیارها هم در مرحله تقنین و هم در مرحله قضا و هم در اجرای احکام مورد توجه قرار بگیرد تا تناسب برقرار شود.

این حق طرفین پرونده است که حکم صادره و مجازات تعیین شده برای وی با نوع جرم ارتكابی و وضعیت مرتکب تناسب داشته باشد. بنابراین از سویی هیچ مجرمی را نمی‌توان با مجازات نامتناسب و شدید مجازات کرد و از سوی دیگر نمی‌توان حق جامعه و بزه‌دیده در مجازات مناسب مرتکب را نادیده انگاشت. کاهش مجازات برخی جرایم با حکم کلی تنصیف حداقل و اکثر جرایم قابل گذشت و کاهش و تبدیل مجازات حبس برخی جرایم که در این قانون (قانون کاهش مجازات حبس) اتفاق افتاده است جدای از اینکه با واقعیات جامعه و لزوم برخورد شایسته با جرایمی مثل سرقت و ... تطبیق ندارد، مجازات جایگزین مناسبی را به قضات برای اعمال آن به جای حبس نمی‌دهد (فرهمنند و گرامی، ۱۳۹۹: ۲۶).

یکی از نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که آثار مثبتی در نظام تقنینی به دنبال داشته، ایجاد نظام درجه‌بندی مجازات‌های تعزیری است. از جمله این آثار مثبت می‌توان به آسان‌تر شدن اعمال اصل تناسب میان جرایم و مجازات‌ها، هماهنگ‌سازی پاسخ‌های کیفری و تسهیل پیاده‌سازی سیاست فردی کردن مجازات‌ها اشاره کرد (بهره‌مند، ۱۳۹۶: ۱۱۱). مقنن با پیش‌بینی تبصره ماده ۱۱ قانون کاهش، آثار مثبت متصور از درجه‌بندی مجازات‌ها را از بین برده است. این تبصره، بدون در نظر گرفتن تناسب بین جرم و مجازات و تنها در جهت افزایش تعداد جرایم قابل گذشت و کاهش میزان حبس آنها پیش‌بینی گردیده است. تبصره یاد شده مقرر می‌دارد: «حداقل و حداکثر مجازات‌های حبس تعزیری درجه چهار تا درجه هشت مقرر در قانون برای جرائم قابل گذشت به نصف تقلیل می‌یابد». با این وصف، همان‌گونه که نظریه مشورتی شماره

۱۳۹۹/۸/۲۱ مورخ ۱۳۹۹/۸/۲۱ اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز بیان شده است، مجازات تقلیل یافته به عنوان مجازات قانونی این جرایم و مشخص کننده درجه مجازات این جرایم است. مجازات های تقلیل یافته، مجازات های نامتناسبی هستند که بدون توجه به اهمیت جرایم، میزان صدمه وارده به بزه دیده و جامعه، فایده یا نفع اجتماعی پیش بینی مجازات، شدت جرایم ارتكابی و سایر معیارهای اصل تناسب، در ماده ۱۱ و تبصره آن پیش بینی شده اند و توازی نمی توان بین شدت جرم ارتكابی و مجازات پیش بینی شده برای آنها یافت. در همین راستا، بی توجهی به اصل تناسب در قانون کاهش، با پیش بینی تبدیل حبس های ابد غیرحدی به حبس های درجه یک در تبصره ماده ۳ قانون کاهش، به واقعیتی انکارناپذیر بدل گشته است. چرا که ضابطه ی مشخصی برای این تبدیل و همچنین تفکیک حبس های ابد حدی و غیرحدی به نظر نمی رسد.

عدم توجه به اصل تناسب در قانون کاهش تنها به درجه بندی مجازات ها به شرحی که گذشت محدود نشده و علاوه بر آن، تعدد و تکرار جرایم، تبدیل، تخفیف و تقلیل مجازات ها، تعلیق مجازات، نظام نیمه آزادی و نظارت الکترونیکی و ... با تغییرات اساسی همراه شده و به کلی با آنچه که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در خصوص آنها پیش بینی شده بود متفاوت می باشند. با اعمال این تغییرات، تناسبی هم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در جهت اعمال این نهادها مورد توجه بوده از بین رفته است. نادیده گرفتن اصل تناسب در این قانون، قواعد حاکم بر صلاحیت دادگاه ها را نیز

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۹۹/۱۱۲۱: «بزه تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق موضوع ماده ۱۱۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵؛ در مواردی که اموال و اراضی متعلق به اشخاص خصوصی باشد، طبق ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ قابل گذشت و مشمول تقلیل مجازات حبس موضوع تبصره این ماده است و همین مجازات تقلیل یافته، مجازات قانونی جرم است که در انطباق آن با شاخصهای مذکور در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ جرم درجه هفت محسوب و طبق ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به طور مستقیم در دادگاه مطرح میشود و اختیار دادگاه به تعیین مجازات بیش از سه ماه حبس یا جزای نقدی در اجرای بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی که ممکن است منتهی به تعیین جزای نقدی (درجه پنج) شود، در صلاحیت مرجع رسیدگی کننده تأثیری ندارد».

با تحولاتی همراه کرده است. با توجه به قانون کاهش، گستره‌ی جرایمی که به صورت مستقیم در دادگاه باید مطرح شوند افزایش یافته که این تغییر نیز مغایر با اصل دو مرحله‌ای بودن دادرسی‌های کیفری و لزوم تفکیک مرحله تحقیقات مقدماتی و رسیدگی از همدیگر است. مقنن با توجه به اینکه، جرایم درجه هفت و هشت از اهمیت کمتری برخوردار و به تناسب آن مجازات کمتری نیز برای آنها پیش‌بینی شده بود، دادسرا را از دخالت در آنها منع و تحقیقات مقدماتی و رسیدگی را به صورت مستقیم در صلاحیت دادگاه قرار داده بود. بنابراین، با اعمال مقررات پیش‌بینی شده در قانون کاهش، تعداد زیادی از جرایم به صورت مستقیم در دادگاه مطرح می‌شوند و با توجه به نوع نظام حاکم بر رسیدگی دادگاه‌ها و عدم دخالت دادستان و بازپرس در این جرایم، لزوم برقراری اصل تناسب در مرحله قضا و به تبع آن در مرحله اجرا نیز از بین خواهد رفت. با عنایت به مجموع تغییرات یاد شده، می‌توان به این نتیجه رسید که علاوه بر اینکه در این قانون اصل تناسب بین رفتار مجرمانه و مجازات مورد توجه قرار نگرفته، پیش‌بینی برخی از این مقررات در مغایرت و تعارض کامل با اصل تناسب می‌باشند.

ب: مغایرت قانون کاهش با قطعیت مجازات‌ها

منظور از قطعیت، گریزناپذیری مجرم از تحمل مجازات به سبب جرمی که مرتکب شده، است (می‌یر، ۱۹۷۸: ۲۳۳). با توجه به اصول ثبات و قطعیت، کیفرها نه تنها باید معین و ثابت باشند بلکه در اجرا نیز باید قاطع و محکم عمل کنند. کیفر هرچه باشد باید اجرا شود و احتمال عفو و بخشش نباید در آن راه داشته باشد (اکبری و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۳). بازدارندگی و ارعاب که زمانی بر شدت و وحشت‌زا بودن مجازات‌ها اصرار داشت تحت تأثیر افکار برخی دانشمندان، حتمیت و قطعیت اعمال مجازات‌ها را نیز مورد توجه قرار داد و پذیرفت که مجرمان در محاسبه نفع و زیان خود علاوه بر شدت مجازات‌ها، درجه احتمال اجرای مجازات‌ها را نیز مدنظر قرار می‌دهند؛ به طوری که اگر مجازاتی، هرچند

شدید، از قطعیت کمتری برخوردار باشد ممکن است مجرم در محاسبات خود آن مجازات را مدنظر قرار ندهد و جرم را مرتکب شود (بیرانوندی و کاظمی، ۱۳۹۹: ۴۰). متقدمین و برخی از متأخرین نظریه بازدارندگی بر قطعیت مجازات بیشتر از شدت آن تأکید داشته و بیان کرده‌اند که اثر قطعیت در بازدارندگی بیشتر از شدت است. به عبارت دیگر اگر مجرمان بدانند که در صورت ارتکاب جرم حتماً متحمل مجازات ولو سبک خواهند شد، اندیشه جرم را بیشتر از خود دور خواهند کرد در مقایسه با اینکه احتمال اجرای مجازات، هرچند شدید، کم است.

تغییر مقررات مربوط به تبدیل (ماده ۱ قانون کاهش)، تقلیل (ماده ۱۴) و تعلیق مجازات‌ها، افزایش مصادیق جرایم قابل گذشت (ماده ۱۱ قانون کاهش)، تغییر در مقررات تعدد (ماده ۱۲) و تکرار جرم (ماده ۱۳)، تغییر در مصادیق خاص شروع جرم و معاونت در جرم، افزایش گستره شمول مجازات تکمیلی به همه درجات هشت‌گانه مجازات‌های تعزیری، افزایش اختیارات قضات در اعمال جایگزین‌های حبس (ماده ۱۰ قانون کاهش)، افزایش جرایم تعزیری شمول نظام نیمه آزادی (ماده ۸ قانون کاهش) و افزایش جرایم تعزیری شمول نظارت با سامانه‌های الکترونیکی (ماده ۹ قانون کاهش)، انشاء حکم و بالاخره تغییر در صلاحیت دادگاه‌ها، با توجه به تأثیری که می‌توانند در مجازات حبس تعیین شده در احکام قطعی داشته باشند، بدیهی است اصل قطعیت مجازات‌ها را به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های بازدارندگی با چالش مواجه خواهند کرد. چراکه، مقررات پیش‌بینی شده در قانون کاهش مستند به مواد ۱۰ و ۱۱ ق.م.ا. ۱۳۹۲ عطف به ماسبق شده و با تأثیرگذاری بر احکام قطعی (اجرا نشده، در حال اجرا و حتی اجرا شده)، منجر به نقض و اصلاح آنها خواهد شد. در چنین مواردی اگر حکم در مرحله اجرا باشد، قاضی اجرای احکام کیفری راساً یا با تقاضای محکوم، حکم صادره را به دادگاه صادرکننده حکم قطعی اعاده می‌نماید و این دادگاه ملزم است مطابق پیش‌بینی مقنن در قانون کاهش نسبت به تبدیل، تخفیف و سایر تغییرات ذکر شده اقدام و حکم جدیدی صادر نماید.

به عنوان نمونه، مقنن در قانون کاهش، تغییراتی در حبس‌های ابد غیر حدی پیش‌بینی کرده و آنها را تبدیل به حبس درجه یک نموده است. این تغییر، آثار زیادی را می‌تواند در احکام قطعیت یافته با مجازات حبس‌های ابد تعزیری بوجود آورد از جمله اینکه، تحت شرایطی ممکن است با تغییر این احکام و تبدیل حبس ابد به حبس درجه یک، مشمول آزادی مشروط و یا مرور زمان قرار بگیرد یا اینکه امکان استفاده از مرخصی را برای محکوم فراهم نماید. برای اینکه محکوم بتواند از آثار یاد شده استفاده نماید می‌بایست، حکم قطعی به حبس ابد نقض گردد و حکم جدیدی توسط دادگاه صادرکننده حکم به حبس درجه یک پیش‌بینی شده در قانون کاهش تبدیل شود، این اقدام، با قطعیت مجازات‌ها در مغایرت است.

علاوه بر این، محکومینی هم که تا قبل از تصویب این قانون به حبس محکوم شده و در حال سپری نمودن ایام حبس خود می‌باشند و با تصویب این قانون میزان حبس جرم ارتكابی تخفیف یافته مستند به بند ب ماده ۱۰ ق.م.ا. ۱۳۹۲ باید براساس قانون کاهش احکام آنها اصلاح گردد. در بند اخیر چنین مقرر شده است: «اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق، تخفیف یابد، قاضی اجرای احکام موظف است قبل از شروع به اجراء یا در حین اجراء از دادگاه صادرکننده حکم قطعی، اصلاح آن را طبق قانون جدید تقاضا کند. محکوم نیز می‌تواند از دادگاه صادرکننده حکم، تخفیف مجازات را تقاضا نماید. دادگاه صادرکننده حکم با لحاظ قانون لاحق، مجازات قبلی را تخفیف می‌دهد. مقررات این بند در مورد اقدام تامینی و تربیتی که در مورد اطفال بزهکار اجراء می‌شود نیز جاری است. در این صورت ولی یا سرپرست وی نیز می‌تواند تخفیف اقدام تامینی و تربیتی را تقاضا نماید». بنابراین قاضی اجرای احکام موظف است مستند به بند یاد شده از طریق دادگاه صادرکننده حکم قطعی نسبت به اصلاح احکام مشمول تغییر براساس این قانون اقدام نماید. این تغییرات همچنین محکومینی را که براساس قانون جدید، جرم ارتكابی آنها قابل گذشت اعلام شده در بر می‌گیرد و آنها می‌توانند با اخذ گذشت از شاکی موجبات

موقوف شدن اجرای مجازاتشان را فراهم نمایند. نتیجه اینکه، مقررات پیش‌بینی شده در این قانون، به طرق مختلف، احکام قطعی سابق را نیز در بر خواهد گرفت و موجبات نقض آنها را فراهم می‌آورد. بنابراین این قانون از مولفه قطعیت مجازات‌ها نیز به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های بازدارندگی برخوردار نیست. البته این به معنای تاکید بر کیفرگرایی یا طرفداری از آن نیست بلکه تنها از این منظر که قانون یاد شده مغایر با اصل قطعیت به عنوان یکی از مولفه‌های بازدارندگی می‌باشد بیان گردیده است.

ب: مغایرت قانون کاهش با سرعت اجرای مجازات‌ها

یکی دیگر از مولفه‌های اثرگذار در بازدارندگی، سرعت در اجرای مجازات‌هاست که به همراه شدت و قطعیت مولفه‌های بازدارندگی را تشکیل می‌دهند. هر چند در این پژوهش، سرعت به عنوان مولفه‌ای مستقل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد اما در این خصوص به درستی چنین اظهار عقیده شده است: «در متون کلاسیک، سرعت در اجرای مجازات به عنوان يك مؤلفه مستقل تأثیرگذار بر میزان مجازات مورد انتظار بزهکار مورد توجه قرار داشت. اما امروزه تأثیر سرعت اجرای مجازات، ذیل مباحث مربوط به «شدت مجازات» مطرح می‌شود. علت این امر آن است که سرعت در اجرای مجازات، بر تصویری که فرد از شدت مجازات دارد تأثیر می‌گذارد. یکی از خصوصیات غالب در افراد بزهکار «حال محوری» آنان است. این خصوصیت باعث می‌شود که با افزایش فاصله زمانی بین ارتکاب جرم و اجرای مجازات، تصور فرد از «شدت» مجازات کاهش یابد. به این ترتیب «سرعت» در اجرای مجازات بر تصویری که فرد از «شدت» مجازات دارد، تأثیر می‌گذارد و از این رو، سرعت در اجرای مجازات نه به عنوان مؤلفه‌ای مستقل بلکه به عنوان یکی از فروع بحث شدت مجازات، مطرح می‌شود» (صبوری‌پور، ۱۳۹۵: ۲۴۱).

در هر صورت، باید توجه داشت که تاخیر در پاسخ به جرم، بازدارندگی مجازات را از بین می‌برد و «هر چه زمان میان تبه‌کاری و کیفر کوتاه‌تر باشد، تداعی دو مفهوم

جرم و کیفر در ذهن انسان قوی‌تر و پایدارتر خواهد بود به نحوی که انسان رفته‌رفته یکی را علت و دیگری را معلول ضروری و حتمی به شمار می‌آورد» (بکاریا، ۱۳۷۴: ۹۶).

سرعت‌بخشی به فرایند کیفری، از جمله سرعت در تعقیب بزهکاران، دادرسی کیفری و اجرای مجازات، از مهمترین سازوکارهای نظام عدالت کیفری برای پیشگیری از بزهکاری است. سزار بکاریا، از اندیشمندان علوم جنایی، بر این اعتقاد است که سرعت در فرایند کیفری، به‌ویژه سرعت در اجرای مجازات، باعث می‌شود بزهکاران احتمالی و واقعی، نظام عدالت کیفری را نسبت به بزهکاری سخت‌گیر بدانند و پیامدهای بزهکاری، تا اندازه‌ای که امکان دارد، برای آنان محسوس باشد؛ زیرا هرچه زمان میان ارتکاب جرم و پاسخ‌دهی دستگاه عدالت کیفری کوتاه‌تر باشد، ربط دادن برخورد نظام عدالت کیفری با بزه ارتكابی در ذهن شهروندان سریع‌تر انجام می‌پذیرد و سبب می‌شود آنان فوراً یکی را علت و دیگری را معلول بدانند. لذا رعایت مدت معقول در فرایند دادرسی و سرعت بخشی به اجرای کیفر، نقش بسزایی در کاهش میزان بزهکاری ایفا می‌کند. بنابراین، سرعت بخشیدن به اجرای مجازات، مستلزم رسیدگی سریع کیفری است؛ امری که در بسیاری از موارد به جهت کشف دیر هنگام جرم از سوی پلیس، طولانی شدن تحقیقات و رسیدگی‌های چند مرحله‌ای کمتر اتفاق می‌افتد. ساده لوحانه است که تصور شود این تأخیرها همیشه به علت تضمین بیشتر حقوق دفاعی متهمان، امری موجه است. در هر یک از این مراحل، عوامل مزاحمی وجود دارند که با حذف یا کم رنگ کردن میزان تأثیر آنها می‌توان بر فرایند بازدارندگی مجازات اثر مثبت گذاشت. برای مثال اکثر جرایم در اثر شکایت زیان‌دیده یا اعلام شهود و آگاهان کشف می‌شوند. این در حالی است که بسیاری از زیان‌دیدگان یا آگاهان تمایلی به شکایت و اعلام ندارند. علل این امر را می‌توان در ترس از مجرم، ناامیدی از دستگاه عدالت کیفری و هزینه‌های تعقیب جستجو کرد. چنان چه خوشبینانه به موضوع نگاه کنیم و معتقد باشیم پلیس در نهایت این جرایم را کشف می‌کند، حداقل با کم کردن اثر این عوامل، جرایم زودتر کشف می‌شوند و سریع‌تر

به مرحله مجازات می‌رسند. در مرحله تحقیق نیز مهمترین عامل مزاحم عدم کفایت ادله است. نظام ادله قضایی به قاضی این امکان را می‌دهد که دلایل مختلف را در کشف حقیقت به کارگیرد و از این حیث اثبات جرم سریع‌تر صورت گیرد، اگر چه افزایش حس مشارکت و مسئولیت‌پذیری مردم نیز برای کمک به مقامات قضایی نقش بسزایی دارد. بنا بر دلائل مزبور، طبیعی است که در جرایم سبک به دلیل کوتاه بودن فرایند رسیدگی اثر اربعایی بیشتر باشد، زیرا اول این که در این جرایم به دلیل کمتر بودن شدت مجازات ترس قربانی از مجرم کمتر و موارد شکایت بیشتر است؛ دوم این که به دلیل اختصاری بودن، رسیدگی به محکومیت زودتر حاصل می‌شود؛ و سوم این که در این گونه جرایم امکان تجدیدنظر کمتر است و در نتیجه قطعیت و اجرای حکم سریع‌تر اتفاق می‌افتد» (یزدیان جعفری، ۱۳۸۸، ۲۲۲). در قانون کاهش، با پیش‌بینی بی‌ضابطه و بی‌رویه از نهادهایی نظیر گذشت، تخفیف مجازات و تاکید بر استفاده حداقلی از مجازات حبس و سعی در توافق با متهم جهت بکارگیری مجازات جایگزین، تا حد زیادی اصل سرعت در دادرسی‌ها و اجرای مجازات در مدت زمان معقول متزلزل گردیده و بازدارندگی مجازات‌ها را تحت تاثیر قرار داده است.

بند دوم: مغایرت قانون کاهش با اهداف و کارکردهای مجازات‌ها

هر کیفری اهداف خاص خود را دنبال می‌کند و این‌گونه نیست که اهداف مشخصی برای تمامی کیفرها مدنظر قرار گیرد. بدین جهت، کیفرها از منظر اهداف و کارکردها نیز متفاوت از هم هستند. «تعیین هدف برای هر کیفر یک امر تخصصی است و سیاست‌گذاران با ارجاع امر به اهل فن باید هدف از اجرای کیفر برای هر جرم را مشخص کنند. به این جهت، نباید تعیین هدف کیفر را به دادرس واگذار کرد و دست وی را برای انتخاب نوع کیفر باز گذاشت، بلکه غالباً واگذاری به دادرس در حد تعیین «میزان» کیفر کافی و البته لازم است. در غیر این صورت، با وضعیتی مواجه می‌شویم که آشورت از آن

به عنوان «نظام قهوه‌خانه‌ای»^۱ در مجازات یاد می‌کند (آشورث، ۲۰۰۰: ۶۲). شیوه‌ای که در پی هدفی مشخص نیست و دادرسان به سلیقه خود می‌توانند هر کیفری را که برای بزه‌کار مناسب می‌دانند تحمیل کنند (محمودی، ۱۳۹۷: ۶۷۷). روش‌های تعیین کیفر (نیز) متفاوت هستند و هر کدام دارای آثار مثبت و منفی خاص خود است. به عنوان یک روش، می‌توان در دسته‌بندی‌های جزئی وارد شد و جرایم را از حیث تفاوت‌های خاصی که دارند تفکیک کرد؛ این امر به دلایل مختلف و از جمله عدم انسجام کلی در نظام کیفری مطلوب به نظر نمی‌رسد، بلکه؛ (باید) در هر بزه به طور مشخص تعیین شود دغدغه و غایت اصلی جرم‌انگاری آن رفتار مجرمانه، حمایت از کدام یک از بزه‌دیده، جامعه یا بزه‌کار بوده است. آیا قانونگذار دغدغه نظم عمومی و حمایت از جامعه را داشته است؟ یا ظلم بر بزه‌دیده را برنتابیده و در جهت حمایت از او برآمده است؟ و یا قیّم‌مآبانه در راستای حمایت از شخص بزه‌کار و مصالح وی، رفتاری را جرم اعلام کرده است؟ به این ترتیب، باید سه دسته از اهداف یعنی اهداف ناظر به بزه‌دیده، اهداف ناظر به بزه‌کار و اهداف ناظر به جامعه را از یکدیگر تفکیک کرد. بر این اساس، اگر فلسفه جرم‌انگاری مصلحت بزه‌کار بوده باشد، مانند برخی جرایم رانندگی نظیر نبستن کمربند ایمنی و یا رفتارهایی چون مصرف موادّ مخدّر (نه قاچاق یا فروش) یا نگهداری محتوای مستهجن، هدف اصلاح ارجح بر دیگر اهداف است و با اولویت و محوریت این هدف باید نوع کیفر را تعیین کرد. اگر منافع بزه‌دیده دغدغه اصلی باشد، مانند اکثر جرایم گذشت‌پذیر از قبیل توهین یا افتراء و ... تحصیل رضایت بزه‌دیده و در صورت عجز از آن، سزادهی نسبت به دیگر اهداف بهتر می‌تواند در راستای تأمین منافع بزه‌دیده مؤثر باشد. اگر مصلحت جامعه و حفاظت از آن بر مصالح و منافع بزه‌کار و بزه‌دیده ترجیح داشته باشد، مانند جرایم علیه امنیت، باید به دنبال اهداف ارباب و ناتوان‌سازی بود. به این ترتیب، باید هدف نخستین را در هر جرم با توجه به موضوع جرم‌انگاری مشخص کرد و از کیفرهای کلیشه‌ای و یکسان برای همه این

1. Cafeteria System

موارد نظیر حبس و جزای نقدی خودداری کرد.

قانون کاهش با توجه به ضرورت بازنگری در مجازات‌ها و تقلیل جمعیت کنونی زندانیان و صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی مربوط به اداره زندان‌ها به تصویب رسیده است. بنابراین اهداف متصور برای این قانون بیشتر از بعد کارکردگرایی بوده است که می‌تواند در راستای مصالح جامعه، بزهکار و حتی در برخی از موارد با مصالح بزه‌دیده همسو باشد. بنابراین نمی‌توان تصویب این قانون را صرفاً از منظر حمایت از بزهکار یا بزه‌دیده یا جامعه مورد توجیه و تحلیل قرار داد. گام بعدی‌تر گزینش کیفری است که آن هدف تعیین شده را بهتر و بیشتر تأمین می‌کند که متأسفانه قانون کاهش نتوانسته در این گام موفق عمل نماید چرا که کیفرهای تعیین شده در قانون کاهش نمی‌توانند اهداف عمومی مجازات‌ها را برآورده و تأمین نمایند. منظور از اهداف عمومی مجازات‌ها، اهداف مرتبط با جامعه است. مصادیق و جنبه‌های متعددی را می‌توان به عنوان اهداف عمومی مجازات‌ها نام برد که در این بین برقراری نظم عمومی و افزایش احساس امنیت اجتماعی از جمله مهمترین آنها محسوب می‌شوند. با عنایت به آنچه در ادامه بیان می‌شود؛ قانون کاهش با اهداف یاد شده منطبق نبوده و حتی در مغایرت با آنها قرار دارند.

الف: عدم انطباق قانون کاهش با نظم عمومی و انتظام اجتماعی

از جمله مهمترین اهداف و کارکردهای مجازات، برقراری نظم عمومی و ایجاد انتظام اجتماعی است. اصطلاح نظم عمومی که متشکل از دو کلمه نظم به معنای آراستن و ترتیب دادن (عمید، ۱۳۷۷: ۱۲۳۱) و عمومی به معنای شامل شدن و فراگیر (حییم، ۱۳۶۳: ۶۶۵) است، در مفهوم حقوقی آن به مجموع تأسیسات و قواعدی که در یک کشور به منظور حفظ نظم و جریان خدمات عمومی در روابط مردم برقرار شده اطلاق می‌شود که افراد اصولاً نمی‌توانند به وسیله تراضی و قرارداد، آنها را نقض نمایند (نصیری، ۱۳۷۲: ۱۸۸). در واقع نظم عمومی قواعدی را در بر می‌گیرد که همگان باید به آن احترام

گذارند تا نظام اجتماع حفظ شود و از هم نگسلد. قوای اراده‌کننده جامعه، تنها براساس رعایت آن قواعد از سوی همه افراد می‌توانند وظایف خود را انجام دهند و جامعه را اداره نمایند.

شدیدترین پیامد منفی جرم، ایجاد زلزله در روابط و اعتماد بین شهروندان و حکومت است. رشد فزاینده جرایم با تضعیف شاخص‌های مختلف سرمایه اجتماعی، آهنگ تضمین امنیت و حقوق و آزادی‌های شهروندان را تضعیف می‌کند. اگر اساسی‌ترین وظیفه دولت‌ها را تضمین حقوق و امنیت شهروندان بدانیم، آنگاه که دولت در تحقق این وظیفه ضروری ناکارآمد بوده و از ترسیم یک سیاست جنایی منسجم و کنترل‌کننده ناتوان و متزلزل باشد، شهروندان به شدت از تضمین حقوق و آزادی‌ها محروم و ناامید خواهند شد. در یک نگرش عمومی، مردم اغلب افزایش جرم را نشانه‌ای برای می‌دانند که برخی حمایت‌های قانونی از مرتکبین (به‌مانند حمایت‌های قانونی در قانون کاهش)، بیش از اندازه گسترش پیدا کرده است. این اندازه حمایت از قانون‌گريزان و گستره استفاده از نهادهای ارفاقی توسط آنها تالی فاسدی در نظم اجتماعی بدنبال خواهد داشت.

منظور از نظم اجتماعي در هر جامعه‌اي مجموعه‌اي از ارزش‌ها و هنجارهاي اجتماعي است. با پايبندی افراد جامعه به قواعد اجتماعي است که نظم اجتماعي در جامعه‌اي برقرار مي‌شود و تداوم مي‌يابد چراکه بدون نظم، جامعه دچار نوعي گسيختگي اجتماعي يا آشفتگي اجتماعي مي‌گردد. "تعريف بی‌نظمی از طریق تعريف نظم را می‌توان در تعريف اسکوگان^۱ به روشنی دید. به زعم وی بی‌نظمی می‌تواند به فرسایش ارزش‌ها و هنجارهای جامعه و همچنین فرسایش ظاهر محیط را منجر شود» (احمدی، ۱۳۸۵: ۳۶). رویکردهای مختلفی پیرامون افزایش بی‌نظمی اجتماعی در نتیجه نوع برخورد با جرایم و سیاست جنایی تقنینی در این خصوص بیان شده شده است. از بین این نظریات،

1. Skogan

معروف‌ترین آنها نظریه پنجره‌های شکسته و تساهل صفر می‌باشند که مورد آزمون نیز قرار گرفته‌اند.^۱ نظریه پنجره‌های شکسته بدین معنا است که اگر یکی از شیشه‌های ساختمان شکسته شود و به سرعت با یک شیشه سالم جایگزین نشود، دیگران چنین گمان می‌کنند که آن ساختمان رها شده و در حال ویرانی است و به خود اجازه می‌دهند تمام پنجره‌های آن را بشکنند؛ چراکه فکر می‌کنند این ساختمان هیچ اهمیتی ندارد. به بیان دیگر یک پنجره شکسته تعمیر نشده، علامت آن است که کسی به آن اهمیت نمی‌دهد و بنابراین، شکستن پنجره‌های بیشتر نیز هزینه‌ای برای مرتکبین به همراه ندارد. بنابراین وجود جرایم خرد در جامعه این احساس را در بین عموم به وجود می‌آورد که هیچ چیز در کنترل نیست و از این حیث امکان ارتکاب جرایم شدید و مهم بدون هیچ‌گونه واکنش و مجازاتی وجود دارد (L George, Killing & Q James. Wilson, ۱۹۸۲, p. ۳۵). رهاورد پنجره‌های شکسته ارائه این نتیجه‌گیری است که جرم منجر به بی‌نظمی نمی‌شود بلکه این بی‌نظمی است که موجبات ارتکاب جرایم و تکرار آنها را فراهم می‌آورد. مبتنی بر این رویکرد، قانون کاهش به جای تعمیر و اصلاح برخی از پنجره‌های شکسته، بارها سازی آنها، موجبات شکستن پنجره‌های بیشتر و فراگیر شدن فرهنگ پنجره‌های شکسته در جامعه خواهد شد.

۱. آزمون پنجره‌های شکسته به این نحو بود که؛ زیمباردو (شخصی که برای اولین بار تئوری پنجره‌های شکسته را مطرح کرد)، خودروی بدون پلاک را با کاپوت باز در یک خیابان پرت نیویورک رها کرد و خودروی دیگر را درست با همان وضعیت در یکی از محلات ثروتمند کالیفرنیا قرار داد. خودرویی که در خیابان پرت قرار داشت، در مدت زمان کمتر از ۱۰ دقیقه مورد حمله قرار گرفت، وضعیت رها شده و پرت آن خیابان موجب غارت سریع خودرو شد؛ اما خودرویی که در محله ثروتمند رها شده بود، بیش از یک هفته دست نخورده باقی ماند. در گام بعدی زیمباردو یکی از شیشه‌های خودرو را شکست. تقریباً در زمان کوتاهی و طی چند ساعت، عابران شروع به برداشتن وسایل داخل خودرو کردند، به طوری که این بار تمام قطعات وسایل خودرو به سرقت رفت. نکته جالب این بود که در هر دو مورد درصد بالایی از غارتگران افراد خطرناکی نبودند. در آزمون سیاست تسامح صفر نیز گفته شده است که، اجرای سیاست تسامح صفر در دهه ۱۹۹۰ در نیویورک باعث شد میزان جرایم تا حد چشمگیری کاهش یابد به گونه‌ای که شهری که طی بیست سال پایتخت جرم در دنیا بود، در ظرف کمتر از پنج سال از اجرای سیاست تسامح صفر تبدیل به یکی از ده شهر امن دنیا شد و امروزه این راهبرد پلیسی در دستور کار پلیس ۱۵۰ کشور جهان قرار دارد (Webb, ۲۰۰۶: ۲۲).

با تصویب قانون کاهش، پلیس و مقامات قضایی با بی‌نظمی‌های متعددی مواجه خواهد شد؛ لذا مجبور می‌شود، صرفاً بر جرایم خطرناک و جدی متمرکز شود. انصراف از حفظ نظم با تمرکز بر جرایم خطرناک و جدی، اشتباه محضی است که بالاجبار مقامات قضایی و به ویژه نیروی انتظامی بدنبال تصویب این قانون، به آن تن خواهد داد، چراکه نتیجه تمرکز بر جرایم جدی و عدم اختیار در برخورد با جرایم خرد یا بی‌نتیجه بودن برخورد با این جرایم، آشفتگی و بی‌نظمی اجتماعی و تبدیل جرایم خرد به بزرگتر می‌شود. بنابراین هر چه قدر اختیارات پلیس کمتر شود، بی‌نظمی اجتماعی زیاد می‌شود و به ترتیب انحرافات به جرایم خرد و سپس به جرایم کلان تبدیل می‌گردند. قانون کاهش، زمینه‌های این تبدیل را فراهم آورده و با بی‌نتیجه کردن اقدامات پلیس (دستگیری از طرف پلیس و رهاسازی از طرف مقامات قضایی) و عدم پیش‌بینی راهکارهای جبرانی منجر به آشفتگی‌های اجتماعی خواهد شد.

مقنن با پیش‌بینی قانون کاهش، راه متفاوتی در پیش گرفته و با تمرکز بر کاهش جمعیت زندانی، از نتیجه اتخاذ چنین سیاستی غافل شده است. بی‌اهمیت جلوه دادن جرایم خرد از یک سو و رهایی جمعیت زندانی از سوی دیگر تبعات جبران‌ناپذیری بر پیکره نظم و امنیت و آسایش شهروندان بدنبال خواهد داشت. بزهکاران و به ویژه بزهکارانی که مرتکب جرایمی نظیر کلاهبرداری، جعل سند و استفاده از آن می‌شوند، بر مبنای برآورد و سنجشی اقدام به ارتکاب جرایم می‌کنند و اگر به این نتیجه برسند که در صورت ارتکاب جرم و حتی اثبات آن امکان اخذ رضایت و در نتیجه رهایی از کیفر برای آنها با پیش‌بینی این مقرر قانونی به راحتی فراهم است دست به آزمون خواهند زد. آثار و تبعات منفی اتخاذ چنین رویکردی نتیجه‌ای جز کاهش احساس امنیت مردم، آشفتگی اجتماعی و نابسامانی جامعه بدنبال نخواهد داشت. بنابراین سیاست اتخاذی در این قانون، مغایر با مبانی علمی و رهیافت‌های جرم‌شناختی بوده و صرفاً با تمرکز بر رفع یک معضل و عدم پیش‌بینی راهبردهای جایگزین، چالش‌هایی متعددی را بدنبال خواهد داشت که تنها

یکی از آنها، چالش‌های انتظامی است. چالشی که نتیجه آن، تجری مجرمین، عدم ثبات و بی‌نظمی اجتماعی و کاهش احساس امنیت مردم و جامعه می‌باشد.

ب: عدم انطباق قانون کاهش با احساس امنیت اجتماعی

با توجه به شاخص‌هایی که برای امنیت اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، می‌توان چنین استنباط کرد که جرم و بزهکاری می‌تواند امنیت اجتماعی را خدشه‌دار نماید. بنابراین یکی دیگر از اهدافی که برای مجازات‌ها نام برده می‌شود، ایجاد و افزایش احساس امنیت اجتماعی در یک جامعه است. در جامعه‌ای که جرم زیاد باشد، جان و مال و ناموس، مورد تعرض قرار خواهند گرفت و به همین خاطر آسودگی از عدم تعرض به آنها، تحقق یافتنی نیست. اما از آنجایی که خود این متغیرها نیز از جمله مصادیق بزهکاری به حساب می‌آیند، به نظر می‌رسد که رابطه‌ای دوسویه بین این دو متغیر یعنی امنیت اجتماعی و بزهکاری وجود دارد. بنابراین، جرم و امنیت در ارتباط با هم هستند. این رابطه، رابطه‌ای معکوس است. هر چه نرخ وقوع جرم در یک جامعه بیشتر شود، امنیت و به دنبال آن احساس امنیت کاهش خواهد یافت. این واقعیتی است که در نتایج مطالعات میدانی انجام یافته به اثبات رسیده است (برای نمونه بنگرید: صالحی امیری و افشاری نادری، ۱۳۸۹). با از بین رفتن امنیت اجتماعی، شرایط برای بزهکاری مساعدتر و میل به ارتکاب جرایم بیشتر خواهد شد، بدنبال چنین وضعیتی، قبح اجتماعی جرم نیز رفته رفته از بین می‌رود و بزهکاری به امری عادی و نوعی هنجار پذیرفته شده و معمول بدل می‌شود. با پیش‌بینی‌های مقنن در قانون کاهش، محیط جرم برای مرتکبین امن خواهد شد، امن شدن محیط، کاهش هزینه ارتکاب جرم و افزایش بزهکاری را همراه خواهد داشت. در این خصوص گفته شده است: «امن بودن محیط جرم از دو سو موجب سلب امنیت اجتماعی می‌شود. اول آنکه وقتی آحاد مردم به این باور برسند که محیط برای مجرمان امن است به طور قهری و طبیعی، حتی اگر هیچ جرمی هم به وقوع نپیوسته

باشد دچار ناامنی ذهنی می‌شوند. از سوی دیگر، امن بودن محیط جرم باعث می‌شود که مجرم به سهولت مرتکب جرم شود و در نتیجه امنیت اجتماعی به‌طور عینی سلب یا کاهش پیدا کند. لذا وظیفه پلیس این است که برای رسیدن به اهداف خود یعنی امنیت عینی و امنیت ذهنی اجتماع، از طریق ناامن‌سازی محیط جرم در راستای پیشگیری از جرائم توجه تمام داشته باشد» (سلیمان پور، ۱۳۸۴: ۱۲۴ - ۱۲۳). جرم‌زدایی از برخی از شروع به جرم‌ها، قابل‌گذشت اعلام شدن مصادیق جرایمی که از فراوانی وقوع بالایی در جامعه برخوردارند، تقلیل مجازات جرایم قابل‌گذشت به نصف حداقل و حداکثر و بالاخره عدم امکان پیش‌بینی مجازات بیش از حداقل مگر با توجیه علت آن از جمله مهمترین تغییراتی هستند که در قانون کاهش مجازات حبس تعزیری با کاهش هزینه ارتکاب جرم و افزایش محیط امن برای مرتکبین جرایم، موجبات ناامنی اجتماعی و کاهش احساس امنیت جمعی را به دنبال خواهد داشت. نتیجه کاهش احساس امنیت، عدم اعتماد به حاکمیت، کاهش اقتدار مجریان قانون و افزایش دادگستری خصوصی را در پی خواهد داشت.

مقتن در قانون کاهش با پیش‌بینی مقرراتی نظیر افزایش تعداد جرایم قابل‌گذشت، تأثیر مسلم‌کنش شاکی بر ماهیت جرایم، تأثیر احتمالی کنش شاکی بر زوال عنصر قانونی جرم، منوط کردن بقا یا لغو مجازات‌های تکمیلی و تبعی به‌گذشت شاکی و نقش شاکی در تعیین صلاحیت و حدود اختیارات مرجع رسیدگی‌کننده (روستایی و رحمانیان، ۱۴۰۰: ۱۶۱) ماهیت مدنی به حقوق کیفری داده است، به‌طوری که در جرایم مشمول این قانون می‌توان به جای شاکی از خواهان، به جای متهم از خوانده، به جای جرم از شبه جرم و ... استفاده کرد چرا که تغییرات بنیادین در این قانون موجب می‌شود، دادستان به عنوان مقام تعقیب یا مدعی‌العموم، در طیف گسترده‌ای از جرایم، به خواست و اراده شاکی از اختیارات خود استفاده نماید. چنین رویکردی بسیار خطرناک بوده و نظم عمومی به عنوان حلقه مفقوده این نوع از دادرسی‌ها که بیشتر شبیه به دادرسی‌های

خصوصی است، به چالش کشیده می‌شود. این در حالی است که قاعده پذیرفته شده در اعطای ماهیت مدنی به حقوق کیفری، تنها مربوط و محدود به ضرر و زیان ناشی از جرم است چراکه به تبع ارتکاب جرم، دو نوع خسارات باید از هم تفکیک گردد، خساراتی که به بزه دیده وارد شده و خسارتی که جامعه متحمل آن گشته است. به همین دلیل، سزادهی بزهکار، در مسیری قرارگرفت که به جرم دو جنبه خصوصی و عمومی بخشید و این وضع تا به امروز به رغم تحولات گسترده‌ای که پشت سر نهاده در قوانین موضوعه مطرح شده است.

دعوی عمومی دعوایی است که دادسرا به نمایندگی از جامعه، تعقیب آن را بر عهده دارد. دادستان در رأس دادسرا، مقام تعقیب شناخته می‌شود و از همین رو از اختیاراتی جهت تعقیب متهم و دفاع از حقوق جامعه برخوردار است. اختیارات دادستان به جز در برخی از جرایم محدود که جرایم قابل گذشت نامیده می‌شوند، در اغلب جرایم مشروط به شرایطی از جمله تعقیب با اراده شاکی نیست. قانون کاهش با افزایش تعداد جرایم قابل گذشت و اعطای سایر نقش‌ها به شاکی، وی را به کنشگر فعال و تعیین کننده اختیارات تعقیبی در بسیاری از جرایم تعزیری تبدیل کرده است، در حالی که در دادسرا، دادستان باید نقش اصلی و فعال را در تعقیب جرایم بر عهده داشته باشد و بسته به نوع جرم، میزان خسارات وارده و ... از اختیارات تعقیبی خود استفاده نماید. یعنی ضمن اینکه مطابق قاعده الزامی یا قانونی بودن تعقیب، ملزم به تعقیب تمامی جرایم می‌باشد، این اختیار را نیز باید داشته باشد که در مواردی که تعقیب را به مصلحت نداند، با اعمال قاعده مقتضی یا متناسب بودن تعقیب از تعقیب آن دست بردارد. بنابراین، به جز در جرایم بسیار محدود، اعمال اختیارات توسط دادستان، نباید مشروط به اراده شاکی گردد، در غیر این صورت دادسرا و مقامات آن، کارکردهای خود را از دست خواهند داد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که کاهش اختیارات دادستان نتایج نامطلوبی به دنبال خواهد داشت از جمله اینکه؛

۱. کارکردهای تعقیبی نهاد دادسرا در راستای منافع جامعه کاهش می‌یابد.
 ۲. اختیار سایر مقامات دادسرا کاهش می‌یابد.
 ۳. مجریان قانون اقتدار خود را از دست خواهند داد.
 ۴. بسیاری از اقدامات ضابطین دادگستری و نیروی انتظامی بی‌نتیجه می‌شود.
 ۵. متهم با علم به کاهش اختیارات مقامات تعقیب، از آن سوءاستفاده خواهد کرد.
 ۶. شاکی با علم به اختیارات خود، صرفاً به منافع خود می‌اندیشد.
- نتایج یاد شده، آثار بیرونی نیز خواهد داشت به این صورت که، ناکارآمدی و عدم اقتدار و تضعیف نهادهای رسمی (نظیر دادسرا و مراجع انتظامی) و ... موجب می‌شود تا مردم جهت احقاق حقوق خود به این نهادها اعتماد نکنند و میل به دادگستری خصوصی افزایش یابد. در واقع با قانون کاهش، فصل جدیدی از عدالت کیفری شروع خواهد شد که نتیجه آن بازگشت به دوران دادگستری خصوصی می‌باشد.

برآمد

قانون کاهش ضمن اینکه مجازات حبس را در حبس‌های تعزیری کاهش داده، با نوآوری‌های دیگری همچون افزایش جرایم قابل گذشت، تغییر مقررات تعدد جرم و تکرار جرم، مصادیق خاص شروع جرم و معاونت در جرم، تقلیل مجازات، تبدیل مجازات، تعلیق مجازات، جایگزین‌های حبس، مجازات تکمیلی، نظام نیمه آزادی، نظارت با سامانه‌های الکترونیکی، انشاء حکم و برخی تغییرات در صلاحیت دادگاه‌ها همراه شده است. این نوآوری‌ها، موجب گردیده تا مقررات پیش‌بینی شده در قوانین سابق (به‌ویژه ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ و ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲) با تغییرات عمده‌ای مواجه شود. با عنایت به آنچه که مورد بررسی قرارگرفت می‌توان به این نتیجه رسید که قانون کاهش در تضاد با مولفه‌های بازدارندگی بوده و تبعات انتظامی جبران‌ناپذیری بدنبال خواهد داشت. قانون کاهش بدلیل عدم برخورداری از این مولفه‌ها و حتی مغایرت برخی مقرره‌های آن با مولفه‌های یاد شده، ضمن اینکه نخواهد توانست نظم و امنیت عمومی را به عنوان یکی از اهداف اصلی قوانین کیفری تامین نماید، آن را با چالش‌های جدی مواجه خواهد کرد.

منابع

الف) فارسی

- احمدی، اصغر (۱۳۸۵)، امنیت و احساس امنیت، فصلنامه تخصصی و کاربردی مطالعات امنیت اجتماعی، شماره ۴ و ۵.
- اکبری، جهاندار، محمد آشوری، محمد علی اردبیلی و علی صفاری (۱۳۹۹)، فلسفه سلب حیات با نگاهی بر حقوق کیفری ایران، مجله پژوهش حقوق کیفری، شماره ۸، بکاریا، سزار (۱۳۷۴)، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمد علی اردبیلی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی،
- بیرانوندی، نعمت‌اله و کاظمی، قباد (۱۳۹۹)، بازدارندگی راهبردهای سازمان تعزیرات حکومتی (مطالعه موردی تخلفات حوزه بهداشت، دارو و درمان در ایلام)، مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، شماره ۱۶،
- بهره‌مند، حمید (۱۳۹۹)، درجه بندی تعزیرات: از نوآوری تا بازاندیشی، نشریه مجلس و راهبرد، دوره ۲۴، شماره ۹۲،
- حییم، سلیمان (۱۳۶۳)، فرهنگ بزرگ انگلیسی فارسی، جلد ۱۰، چاپ اول، تهران: فرهنگ معاصر،
- روستایی، مهرانگیزی و رحمانیان، حامد (۱۴۰۰)، مدنی‌سازی حقوق کیفری در پرتو قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۳،
- زراعت، عباس (۱۳۸۴)، ملاک تعیین جرایم قابل گذشت، مجله حقوقی عدالت آراء، شماره اول.
- سبزواری نژاد، حجت (۱۳۹۶)، جایگاه اصل تناسب جرم و مجازات در حقوق کیفری ایران و انگلستان، دو فصلنامه‌ی دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره‌های ۷۷ و ۷۸،

صبوری پور، مهدی (۱۳۹۶)، *ثیر میزان خطرپذیری افراد بر بازدارندگی مجازات نسبت به آنها، فصلنامه تحقیقات حقوقی*، شماره ۷۵،

سیدفاطمی، سید سعید (۱۳۹۹)، *اصول نگارش قانون در حقوق کیفری ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق کیفری، دانشگاه پیام نور استان تهران.

عمید، حسن (۱۳۷۷)، *فرهنگ عمید*. چاپ نوزدهم، تهران: امیرکبیر

فرهمنند، مجتبی و گرامی، حسین (۱۳۹۹)، *شرح ماده به ماده قانون کاهش حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹/۲/۲۳*، چاپ دوم، انتشارات گنج دانش،

محمودی، ژیلا (۱۳۹۷)، *بررسی کیفری و جزایی دعاوی ناشی از جرم با نگاهی به نقش و جایگاه دادسرا در حقوق کیفری ایران، فصلنامه الکترونیکی پژوهش‌های حقوقی قانون یار*، دوره اول، شماره اول.

یزدیان جعفری، جعفر (۱۳۸۸)، *فرایند بازدارندگی مجازات (موانع و محدودیت ها)*، فصلنامه دانش انتظامی، سال یازدهم، شماره چهارم.

(ب) منابع انگلیسی

- Ashworth, Andrew (2000). *Principles of Criminal Law. Oxford University Press*, 5th ed.
- Cerami, Alfio, 2006, *Worlds of Socio-Economic Security in Western Europe: The Need for Bottom-Up Empowerment, A Human Security Report for Eastern/Western Europe*.
- Duff, Antony Robin (2016) *Legal Moralism and Public Wrongs :The Philosophy of Michael S. Moore*.
- Meier, R, (1978) . *The Deterrence Doctrine and Policy :A Response to Utilitarian in Preventing Crime* ,Edited by J .Cramer ,Sage Criminal Justice System Annuals ,Vol ,10 .Beverly Hills :Sage Publications.

Webb ,Patrick ;zero tolerance policies and youth :protection or profil-
ing ?vol ,3.no ,1.*Doctoral forum national journal for publishing
and doctoral student research*.2006 ,